

دیکتاتوری پرولتاریا؛ تعابیر، تفاسیر، حقیقت

احسان صفار

نشریه دانشجویی به پیش، شماره 3

سوم اردیبهشت 1386

<http://bepishmag.blogfa.com/post-20.aspx>

توضیح مدیر مسئول: تجربه‌ی اتحاد جماهیر شوروی و آن چه به مدت هفتاد سال از 1923 تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا به اجرا درآمد، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی چپ‌گرای غیر کارگری و تئوریسین‌های آن‌ها را به تجدید نظر در رابطه با تئوری دیکتاتوری پرولتاریا و داشت. این مسئله در جریان‌ات مارکسیستی نیز به صورت نوعی گرایش به دموکراتیسمی غیر کارگری منجر شد. تا جایی که بسیاری حکومت کمونی- شورایی را مسئله‌ای صرفاً دموکراتیک و نه کارکردی دریافتند غافل از آن که این شکل از حکومت ضرورت حاکمیت کل طبقه‌ی کارگر را برآورده می‌سازد. با توجه به این گرایش انحرافی، برای جنبش ما لازم و ضروری است تا با مراجعه به کلاسیک‌های مارکسیستی به بازسازی تئوریک خود حول این مسئله بپردازد. این مقاله به عنوان اولین کوشش مدون در ارائه‌ی درکی درست از مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا سعی در باز کردن بحثی مبسوط میان فعالان چپ دانشگاهی دارد.

مقدمه

همان‌طور که در شماره دوم نشریه‌ی دانشجویی «به پیش» و عده داده بودیم و البته با کمی تاخیر زمانی، در این مقاله و با توجه به اهمیت فوق‌العاده موضوع، به مبحث دیکتاتوری پرولتاریا، تحت چند سرفصل خواهیم پرداخت. ضمن آن‌که سعی خواهیم کرد در شماره‌های آتی به بررسی دیکتاتوری پرولتاریا به طور اخص در اتحاد شوروی و تا سال 1923 بپردازیم. ضمناً اشاره به یک نکته را ضروری می‌دانم. در این نوشتار از بعضی برداشت‌های رفقا (نظیر بحث در مورد سرمایه‌داری دولتی) آگاهانه گذر کرده‌ام. اوج هنر لنین بزرگ، در نظر گرفتن شرایط اجتماعی خاص یک کشور بود. اوج هنر وی بازگشت راستین به آرای مارکس و تکمیل آن بود.

پیش‌گفتار

بایستی به این حقیقت غیر قابل کتمان، اذعان نمود که بشر با دموکراسی بورژوایی، چه از نظر تاریخی و چه از نظر ساختارها و کارکردها، گامی بلند و تحولی بس عظیم را نسبت به دوره‌های تاریخی ماقبل سرمایه‌داری تجربه کرده است و همچنین بایستی اذعان نمود که این تحول، فوایدی نیز برای طبقات زحمت‌کش در بر داشته است. نهادهای نظام پارلمان‌تاریستی بورژوایی، نهادهایی هستند که نه از مبارزه طبقه‌ی سرمایه‌دار (که بارها در طول تاریخ پر تعفن خویش، خیانت و سازش‌کاری‌هایشان را نشان داده است) که از

مبارزه‌ی طبقاتی از زحمت‌کشان به وجود آمده، که تحت ستم و استثمار فئودالیسم، سرفداری و... قرار گرفته، به ستوه آمده و مبارزه بی‌امان طبقاتی‌ای را آغاز کرده‌اند که در نهایت به برنشستن سرمایه‌داری منجر گردیده است. آری، «تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی آنان بوده است».

اما این دموکراسی در طول تاریخ، بارها خصلت صوری و محدود خویش را ثابت کرده است. به عنوان مثال، نظام انتخاباتی جهان سرمایه که این همه مایه مباحثات و فخر تئوریسین‌های سرمایه‌داری است، نظامی است که در آن گردانندگان خیمه‌شب‌بازی انتخابات (دو جناح سرمایه که هر یک نقش دیگری را برجسته می‌کند) با در دست گرفتن سرمایه‌های عظیم، کارزاری تبلیغاتی را به راه انداخته، رسانه‌ها را در اختیار می‌گیرند و با استفاده از تاثیر رسانه، افکار عمومی را به انقیاد می‌کشند. نمونه بارز این مسائل، فیلمی است که توسط «هالیوود» در مورد اولین انتخابات ریاست جمهوری روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساخته شده است. این مستند تاریخی نشان می‌دهد که چگونه پنج مشاور تبلیغاتی آمریکایی، نتایج انتخاباتی که در آن شکست «بوریس یلسین» در مقابل «گنادی زیوگانف» حتمی است را با استفاده از تبلیغاتی هجو و دروغین و پخش بیست و چهار ساعته فیلم‌های تبلیغاتی «یلسین» به نفع وی رقم می‌زنند و در نهایت یکی از منفورترین چهره‌های تاریخ روسیه را به «کرملین» می‌فرستند.

اما با پدید آمدن سوسیالیسم علمی (میراث ماندگار کارل مارکس و فردریش انگلس)، متون سوسیالیستی نشان دادند که دموکراسی بورژوازی در شکل نهایی خویش (مانند هر جامعه طبقاتی دیگری)، در حقیقت همان دیکتاتوری بورژوازی است. دیکتاتوری اقلیت سرمایه‌دار بر اکثریت زحمت‌کشان، دیکتاتوری سرمایه. آری این است دموکراسی پارلمانتاریستی لیبرال‌های ما.

پیش به سوی تغییری بنیادین

طبعاً، هدف از هر مبارزه و انقلابی بدون شک، نیاز قشر یا طبقه طغیان‌کننده به تغییر و بنا نهادن شرایط جدیدی از زندگی است. در انقلاب پرولتری نیز هدف نهایی پدید آوردن امکان زندگی در جامعه‌ای سوسیالیستی است. این جامعه چگونه جامعه‌ای است و در چه بستری شکل می‌گیرد؟ در مرحله‌ی اول، باید دانست که سوسیالیسم بر پایه‌ها و ستون‌های جامعه سرمایه‌داری، که در شکوفاترین شرایط زیستی خود قرار دارد، شکل خواهد گرفت. مارکس می‌گوید: «در فاز بالایی جامعه کمونیستی، پس از آن‌که تبعیت اسارت‌آمیز انسان از تقسیم کار از میان برود،... هنگامی که کار، دیگر تنها، وسیله زندگی نباشد بلکه خود به نخستین نیاز زندگی تبدیل شود و... تنها آن هنگام می‌توان بر افق محدود حقوق بورژوازی فائق آید و بر پرچم خود بنویسد: از هر کس طبق استعدادش و به هر کس طبق نیازش».^۱ از این جملات می‌توان متوجه شد که مارکس برای جامعه کمونیستی دو مرحله قائل است و همچنین می‌دانیم که فاز پایینی جامعه کمونیستی، سوسیالیسم است. پس می‌توان نتیجه گرفت که سوسیالیسم لاجرم بایستی بر فاز بالایی جامعه سرمایه‌داری شکل گیرد و سرمایه‌داری، مصالح ساختمان سوسیالیسم را شکل می‌دهد. لنین در این زمینه

می‌گوید: «ما می‌توانیم و مجبوریم که ساختمان سوسیالیسم را نه با مصالح پندار آمیز و... بلکه با مصالحی آغاز کنیم که سرمایه‌داری برای ما به میراث گذاشته است. بدون شک این کار بسیار دشوار است، ولی هر نوع شیوهی برخورد دیگری نسبت به این مسئله به حدی سبک‌مغزانه است که حتی قابل بحث هم نیست».² (در اینجا ذکر یک نکته ضروری است. این موضوع به هیچ وجه به معنای رد امکان تحقق انقلاب پرولتاری در جوامعی با رشد محدود سرمایه‌داری و یا جوامعی با اشکال مالکیت ماقبل سرمایه‌داری نیست. از آنجا که اولاً این موضوع پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و ثانیاً خود نیاز به مقاله‌ای مبسوط و خاص دارد و پای مباحثی همچون انقلاب مداوم، انقلاب‌های آزادی‌بخش، پوپولیسم و... به میان خواهد آمد، اجازه می‌خواهیم این موارد را در شماره‌های آتی مورد بررسی قرار دهیم.)

در مسیر این تحول (و همانند هر تحول دیگری از طریق انقلاب)، پدید آمدن شرایط جدید فرهنگی، علمی، فنی، سیاسی و... اجتناب‌ناپذیر است. اما تفاوت در کجاست؟ در تمام شکل‌ها و صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشا سوسیالیسم، یک پدیده مشترک وجود داشته است. این پدیده همان «مالکیت خصوصی بر ابزار تولید» است. اما سوسیالیسم می‌آید تا هرگونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را نفي و به تبع آن تفاوت میان فقیر و غنی، ستمکش و ستمگر و... را از میان بردارد. لذا برخلاف تمام دوره‌های قبلی تاریخی، سوسیالیسم و سپس کمونیسم نمی‌توانند به هم‌زیستی با دوره‌هایی از تاریخ بشری که بر اساس مالکیت خصوصی و طبعا استثمار استوار بوده‌اند، ادامه دهند.

با توجه به موارد فوق، دو مسئله کاملاً مشخص می‌گردد. اول آن‌که برای این تغییر بنیادی (که بایستی توسط انسانی عملی شود که در عصر سرمایه‌داری تربیت شده است) یک دوران گذار لازم می‌آید (وقوع چنین تغییراتی دفعتاً امکان‌پذیر نخواهد بود و طی یک دوره تاریخی لازم است. این دوران لاجرم و از آنجا که دو شکل صددرصد متضاد را در خویش جمع کرده است، دورانی است گذرا یا انتخاب بربریت و زندگی‌ای انسانی). و دوم، در این دوران گذار، از آنجا که «در جوامع طبقاتی، هیچ طبقه‌ای به میل خود موضع غالب خویش را ترک نگفته است»، «تضادهای طبقاتی تنها از راه مبارزه طبقاتی حل می‌شوند». لذا همان‌گونه که لنین خطاب به کائوتسکی و نظریه‌پردازانی از این دست می‌گوید، مبارزه‌ی طبقاتی در دوران پس از انقلاب به پایان نمی‌رسد. لنین می‌گوید: «آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به مبارزه‌ی طبقاتی و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه‌های تیز، از صفات ذاتی دموکرات‌های خرده‌بورژوا است. بدین سبب چنین دموکرات‌هایی یا از هر گونه اعترافی به لزوم یک دوران تام و تمام انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم امتناع می‌ورزند و یا وظیفه خود می‌شمرند که نقشه‌هایی برای آشتی‌دادن دو نیروی متخاصم، به جای رهبری مبارزه یکی از آن نیروها، اختراع نمایند».³

دوران گذار

در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و در نهایت رسیدن به انسانی‌ترین لحظه‌ی تاریخ زندگی بشر، چند مرحله اساسی پیش روی طبقه‌ی تا آخر انقلابی قرار دارد که عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- دگرگونی اساسی نظام سیاسی- اجتماعی جامعه
- ایجاد ماشین دولتی نوین برای مستقر نمودن شکل نوینی از زیست اقتصادی
- درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داری سرنگون شده (سرکوب از آن جنبه لازم می‌آید که این مقاومت لاجرم، مقاومتی است بسیار خصمانه و اغلب مسلحانه)
- آموزش زحمت‌کشان و ایجاد فرهنگ غنی پرولتری و آموختن زندگی اشتراکی و انسانی‌گرگ انسان دیگر نبودن.

هر کدام از وظایف دیگری که دولت کارگری (وظایف دموکراتیک) در این دوران بر عهده می‌گیرد، هیچ یک از وظایف اصلی سوسیالیسم نبوده و به هیچ‌وجه نمایندگی آن خواست‌ها، در صورتی که طبقه‌ی کارگر چهار وظیفه فوق را در راس امور خویش قرار نداده باشد، از دایره تنگ و محدود افق بورژوازی عبور نخواهد کرد.

همزمان با این مراحل، دولت کارگری استقرار یافته پس از انقلاب پیروزمند پرولتری، بایستی رو به زوال گذاشته و نهایتاً خود را مضمحل ساخته و تمام کارهای دولتی را به امری روزمره و بسیار ساده زندگی اجتماعی تقلیل دهد. اما ابزار طبقه‌ای که «چیزی جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد»، در این راه چیست؟

کارل مارکس، بنیادگذار کبیر سوسیالیسم علمی، موضوع را این چنین مطرح می‌کند: «بین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل اولی به دومی است. مطابق این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی‌تواند باشد، جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»⁴. اما این دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (فارغ از این موضوع که چگونه عمل خواهد کرد. این موضوع در ادامه توضیح داده خواهد شد) چیست؟ کلید حل این مسئله تماماً در فهم دو موضوع نهفته است. اول، رابطه دولت و دموکراسی و دوم، هدف دموکراسی.

دولت و دموکراسی/ درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داری سرنگون شده

مارکس اولین کسی بود که نشان داد دولت، عنصر ذاتی هر جامعه‌ای نیست بل جامعه‌ی بدون دولت، نه تنها قابل تصور می‌باشد بلکه در مرحله‌ای از تکامل اجتماعی واقعا وجود داشته است.

در جوامعی که جماعت اولیه هنوز از هم نپاشیده و به واحدهای خصوصی تجزیه نشده بود افراد عموماً منافع جمع را در تضاد با منافع خویش نمی‌دیدند و آن چه، آنان را به رعایت هنجارها وامی‌داشت، بیش از هر چیز یک فشار و ارزش درونی بود. اما در جوامعی که این شکاف پدید می‌آید، دیگر منافع عمومی بیان‌گر منافع شخصی نخواهد بود و منافع گروه یا طبقه‌ای خاص در تضاد با گروه و طبقه دیگر قرار می‌گیرد و این‌جا است

که دیگر آن فشار درونی کارکرد سابق خود را نخواهد داشت و برای حفظ آن شکل واحد منافع عمومی سابق، احتیاج به یک قدرت و فشار بیرونی است. اما چون این فشار بیرونی در سطح گسترده‌ی اجتماعی نمی‌تواند از طریق افراد جداگانه که خود نیز ممکن است دچار سوء تفاهم فوق شده باشند، دنبال گردد، ضرورت وجود یک نهاد که ظاهراً باید برخاسته از اراده و منافع عمومی باشد، برای بشر مشخص گردید. و این‌جا بود که بد بیضاء به شکل نهادی برای اعمال قوه‌ی قهریه عمومی ظاهر گردید و این نهاد که دیگر به طور رسمی این توان را یافته بود که قدرت قهریه‌ی مبتنی بر زور و جبر خود را جهت کاهش تضاد طبقات متخاصم اعمال کند به صورت قهری سازمان یافته تظاهر یافت و رفته رفته بر فراز جامعه قرار گرفت.

«فردریش انگلس» می‌گوید: «دولت، به هیچ‌وجه، نه قدرتی است که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد و نه «واقعیت ایده معنوی»، و نه «تصویر واقعیت عقل» آن چنان که هگل می‌گوید، برعکس، دولت محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل است؛ وجود دولت اعترافی است به این‌که جامعه سردرگم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی‌ناپذیری منشعب شده است که خلاص از آن، در بد قدرتش نیست و برای آن‌که این نیروهای متقابل، یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه‌ای بی‌ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد. نیرویی که از شدت تصادمات بکاهد و آن را در چهارچوب نظم محدود سازد. همین نیرویی که از درون جامعه بیرون آمده اما بر فراز آن قرار می‌گیرد و بیش از پیش با آن بیگانه می‌شود، دولت است.»⁵ از مطلب فوق چنین برمی‌آید که دولت نه تنها عاملی برای آشتی طبقاتی نیست بلکه خود زاینده تضادهای طبقاتی است. در این رهگذر طبیعتاً دولت مستقر، دولت طبقه‌ی حاکم خواهد بود.

اما هدف اعمال قهر دولت چه کسی، چه کسانی یا کدام طبقات اجتماع هستند؟ آری، تمام کنه مطلب در این‌جا است. دیکتاتوری چه طبقه‌ای علیه چه طبقاتی و دموکراسی برای کدام طبقات؟ به قول تروتسکی: «تمام مسئله در همین خلاصه می‌شود که چه کسی محتوای حکومت را تعیین خواهد کرد؟ چه کسی در آن از اکثریت استواری برخوردار خواهد بود... بدون شک، شرکت نمایندگان افسار دموکراتیک مردم در حکومتی با اکثریت کارگری، یک مطلب است و شرکت نمایندگان پرولتاریا، در یک حکومت قطعاً بورژوا-دموکراتیک، به مثابه گروگان‌های کم و بیش محترم، مطلبی دیگر و کاملاً متفاوت».⁶ مسئله کاملاً واضح است و احتیاج چندانی به توضیح ندارد. یک نگاه اجمالی به وضعیت موجود جهان مسئله را روشن خواهد کرد. در حکومت‌هایی با خط مشی سرمایه‌داری، در حکومت‌هایی به اصطلاح سوسیال دموکراتیک و در حکومت‌های کمونیستی، مسائل تصویری و اجرایی دولت‌ها کاملاً متفاوت و در خدمت طبقاتی خاص از مردم است.

به صورت کلی، دولت مظهري از میزان دیکتاتوری و طبعاً دموکراسی موجود در یک جامعه است. دولت در حقیقت، عالی‌ترین شکل دموکراسی است و طبعاً چه در انتخابات و چه در انقلاب‌ها، هدف، کسب قدرت سیاسی دولت و دموکراسی آن است. این چنین است

که مارکس می‌گوید: «... ما ضمن توصیف کلی‌ترین مراحل تکامل پرولتاریا، آن جنگ داخلی کم و بیش مستتر درون جامعه موجود را تا آن نقطه‌ای که به انقلاب آشکار بدل می‌شود و پرولتاریا با برانداختن قهری بورژوازی، سیادت خود را مستقر می‌سازد، دنبال کردیم... نخستین گام انقلاب کارگری عبارت است از تبدیل پرولتاریا به طبقه‌ی حاکم و به‌دست آوردن دموکراسی».⁷

پس از روشن شدن این مطلب، بایستی به سوالاتی از این دست پاسخ گفت که اگر دولت ابزاری است برای اعمال قدرت دیکتاتوری، پرولتاریا برای چه به دنبال آن است؟ یکی از دلایل، این است که پرولتاریا، قدرت دولت را برای اعمال قوه‌ی قهریه علیه طبقه‌ی سرمایه‌دار و اعمال دموکراسی برای اکثریت زحمت‌کشان نیاز دارد. پرولتاریا که در راس هرم زحمت‌کشان قرار گرفته است، دولت را به چنگ می‌آورد تا از آن برای در هم شکستن مقاومت سرمایه، اعمال دیکتاتوری علیه استثمارگران و بنا نهادن شکل جدیدی از زیربنای اقتصادی استفاده نماید. پرولتاریا قدرت را به دست می‌گیرد تا دیکتاتوری و دموکراسی را به‌کار بندد. دولت پرولتری نه برای پدید آوردن شرایط مساوی برای سرمایه‌دار و کارگر، نه برای پدید آوردن شرایط مساوی برای استثمارگر و استثمار شونده که برای این قدرت را به دست می‌گیرد تا برای اولین بار توفیق را به طبقه‌ی کارگر بدهد. لنین در این مورد به شکلی کامل این چنین توضیح می‌دهد: «دیکتاتوری پرولتاریا یعنی متشکل ساختن پیشاهنگ ستم‌کشان به صورت طبقه‌ی حاکمه برای سرکوب ستم‌کاران، نمی‌تواند به طور ساده فقط به بسط دموکراسی منتج گردد. همراه با بسط دموکراتیسم و برای نخستین بار در تاریخ، دموکراتیسم برای توان‌گران نبوده بلکه به تهیدستان و توده‌ی مردم تعلق دارد. دیکتاتوری پرولتاریا، محرومیت‌هایی از لحاظ آزادی برای ستم‌گران، استثمارگران و سرمایه‌داران قائل می‌شود... بدیهی است هر جا اعمال قهری وجود دارد، در آن جا آزادی برای همه‌ی بشر نیست. دموکراسی نیست».⁸ آری، دموکراسی نیست. چرا که کمونیسم بر خلاف لیبرالیسم و به دور از دروغ‌پردازی اعلام می‌دارد حتی در شرایطی که «به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا هم دموکراسی و هم مبارزه‌ی طبقاتی وارد مرحله‌ای به کلی تازه شده و به مدارج عالی‌تری ارتقا یافته‌اند»⁹ و «جامعه برای اولین بار در تاریخ بر پایه‌ی استقرار دموکراسی در میان اکثریت و اعمال دیکتاتوری بر اقلیت سرکوب‌گر»¹⁰ استوار است، «مادام که هر گونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه‌ای دیگر به کلی از بین نرفته است، برابری واقعی و عملی»¹¹ هم نمی‌تواند وجود داشته باشد.

این موضوع که ذهن علیل، یک‌سویه‌نگر و ساده‌انگار لیبرال- بورژوازی ما از درک این جملات استعاری و این فهم والا از آزادی، برابری و دموکراسی ناب عاجز بوده و از آن‌ها به این نتیجه می‌رسد که در جامعه‌ای با دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتری، دموکراسی محو می‌شود، تنها ناشی از درک کودکانه، خوانش متن ضعیف و قلت فهم وی است. آری، در سوسیالیسم، دموکراسی برای اقلیت و دیکتاتوری علیه اکثریت وجود نخواهد داشت. هر آینه آزادی، برابری و مساوات معنایی به جز معانی فوق را داشته باشند، ما با افتخار اعلام می‌کنیم که دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی را به طور کامل

محقق کرده است (اما این موضوع نه تنها از نظر تئوریک که از نظر آرمان انسانی سوسیالیسم نیز مردود است و دموکراسی ناب تنها هنگامی محقق خواهد شد که تمام ابناء بشر، آزاد باشند).

اما در این جا بایستی توجه داشت که علیرغم آن که «در دوران جنگ حاد و تا پای جان، هنگامی که تاریخ مسئله وجود یا عدم وجود امتیازات صدساله و هزارساله را در دستور روز قرار می‌دهد، از دموکراسی خالص، از اقلیت، از عدم لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و از برابری استثمارگر و استثمارشونده دم زدن، چه کند ذهنی بی‌پایان و چه کوتاه‌فکری بی‌انتهایی خواهد بود»¹²، هدف دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً به سرکوب قهری استثمارگران محدود نمی‌شود و سرکوب قهری تنها هنگامی در دستور کار قرار می‌گیرد که استثمارگران علیه دولت کارگری اسلحه در دست می‌گیرند. سرکوب بورژوازی هیچ‌گاه وظیفه اصلی دیکتاتوری پرولتاریا نبوده است بلکه وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا این چنین است: «آفریدن نوع عالی‌تری از سازمان اجتماعی کار»¹³ و «پدید آوردن آن چنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر هیچ‌گاه نتواند به باز تولید خویش پردازد»¹⁴.

لنین در توضیح تکمیلی این مطالب، اعلام می‌دارد: «تنها سلب مالکیت به عنوان یک اقدام قضایی و سیاسی به هیچ وجه موضوع را حل نمی‌کند، زیرا باید ملاکین و سرمایه‌داران را عملاً خلع سلاح ساخت و شیوهی اداره‌ی دیگری را یعنی شیوهی اداره‌ی کارگری املاک را عملاً جایگزین آنان نمود»¹⁵. این نبردهای سرسختانه و تزلزل‌ناپذیر از آن جهت لازم می‌آید که:

اول: برتری بورژوازی در زمینه‌های معلومات علمی، فنی و اداری که از سال‌ها استثمار حاصل شده است باعث کارشکنی‌ها و مقاومت‌های آنان علیه حکومت پرولتری خواهد شد. دوم: نیروی تولید کوچک (خرده‌بورژوازی) در پروسه حرکت خویش و تا قبل از الغای کامل، همواره در حال بازتولید سرمایه‌داری خواهد بود.

سوم: پایگاه بین‌المللی بورژوازی از ریشه‌های قدرت این طبقه بوده و آنان با استفاده از این پایگاه قدرت‌مند در برابر حکومت پرولتری کارشکنی و بعضاً اقدام به مبارزه‌ی مسلحانه خواهند نمود (دخالته مستقیم و غیر مستقیم سه کشور انگلستان، فرانسه و تا حدی ایالات متحده در سال‌های 1917 تا 1921، از طریق استفاده از نیروی نظامی و یا تجهیز مخالفین داخلی یعنی کادتها، روس‌های سفید و... از نمونه‌های برجسته‌ی این‌گونه دخالت‌ها است).

چهارم: نفوذ و احاطه مخرب و فاسدکننده ایدئولوژی خرده‌بورژوازی که همواره در قسمتی از قشرهای جامعه وجود داشته است. برای واضح‌تر شدن مطلب ذکر نکته‌ای از جزوه «اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا» خالی از لطف نیست. لنین با ذکر تجربه‌ای تاریخی می‌گوید: «در اختیار داشتن مازاد غله‌ای که از زمین متعلق به کل کشور و به کمک ابزاری برداشت شده است که به نحوی از انحاء، زحمت کارگر در ساخت آن دخیل بوده است، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن، معنایش استثمار کارگر گرسنه است».

در ارتباط با مسائل فوق، لنین موضوع را این‌گونه توضیح می‌دهد: «دیکتاتوری پرولتاریا، بی‌دریغ‌ترین و بی‌امان‌ترین جنگ طبقه‌ی جدید علیه دشمن مقتدر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی، دوباره افزایش یافته است و اقتدارش تنها ناشی از سرمایه‌ی بین‌المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست... بنا به مجموعه این عوامل، دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و پیروزی بر بورژوازی بدون یک نبرد طولانی، سخت و حیاتی، نبردی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل‌ناپذیری و وحدت اراده است، امکان‌پذیر نیست».¹⁶

ضمن آن‌که توجه به یک نکته ضروری است. علیرغم تمایل دولت کارگری به استفاده از زور و جبر قهرآمیز، کم‌توجهی به این موضوع نیز کشنده خواهد بود و تاریخ جهان آن را بارها به اثبات رسانده است (ضمناً میزان احترام گذاردن راستین بورژوازی را نیز به دموکراسی مورد ادعایشان به اثبات رسانده است!!!). به عنوان مثال می‌توان به کمون پاریس، انقلاب 19-1918 آلمان، انقلاب مجارستان، شیلی در زمان ریاست جمهوری «سالوادور آلنده» و... اشاره کرد.

محدودیت‌های بورژوازی و حقوق دموکراتیک

اما در مورد محدودیت‌های ایجاد شده برای بورژوازی ذکر چند نکته ضروری است. اول آن‌که، نوع و میزان این محدودیت‌ها به تناسب اوضاع و در کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود و جزء شرایط اختصاصی یک دولت پرولتاری محسوب می‌گردد. مسائل عمومی همان‌هایی است که تا این‌جا ذکر شده و یا در ادامه خواهند آمد. به عنوان مثال در این ارتباط می‌آموزیم که: «موضوع محدودیت حق انتخاب موضوع خاص ملی است و نه مسئله عمومی دیکتاتوری پرولتاریا».¹⁷ به‌طور قطع، یک موضوع مشخص خواهد بود، در صورتی که بورژوازی اصول لغو مالکیت خصوصی را بپذیرد، دست به نبرد مسلحانه نزند، استقلال کشور را به چالش نکشد، از زیر بار مسئولیت همگانی در قبال تولید شانه خالی نکرده و دوشادوش پرولتاریا به کار بپردازد و... دولت پرولتاری به هیچ عنوان نبایستی حقوق دموکراتیک، تغذیه و بهداشت عمومی و... را از وی دریغ نماید.

دوم، موضوع بسیار با اهمیت و قابل توجه حق آزادی بیان و مطبوعات است (که ظاهراً بسیار هم مورد توجه لیبرال‌های ماست!!!). تروتسکی در این مورد به شیواترین شکل ممکن چنین توضیح می‌دهد: «پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی ممکن است مجبور شود برای مدت معینی، اقدامات خاصی را علیه بورژوازی انجام دهد، یعنی اگر بورژوازی علناً رفتاری یاغیانانه نسبت به دولت کارگری در پیش گیرد، در آن صورت تهدید آزادی مطبوعات نیز به همراه سایر اقداماتی که در جنگ داخلی اتخاذ می‌شود، می‌تواند عملی گردد... اما وظیفه‌ی واقعی دولت کارگری این نیست که بر دور گردن اذهان عمومی قلاده پلیسی بیاندازد. بلکه بر عکس، این است که آن را از یوغ سرمایه آزاد کند. این کار تنها از طریق قراردادن وسایل تولید، از جمله تولید اطلاعات عمومی، در اختیار کل جامعه صورت می‌گیرد. هنگامی که این قدم اساسی سوسیالیستی برداشته شود، باید به تمام تمایلات موجود در اذهان عمومی که علیه دیکتاتوری پرولتاریا دست به اسلحه

نبرده‌اند، فرصت داد تا آزادانه عقاید خود را بیان کنند و این وظیفه دولت کارگري است، که به تناسب تعداد اعضایشان (گروه‌هاي مختلف)، وسایل فني مورد لزوم مانند کاغذ و وسایل چاپ و حمل و نقل را در اختیارشان قرار دهد».¹⁸ موضوع تقریباً روشن است. در صورتی که بورژوازي دست به مقاومتی مسلحانه نزند، از امتیاز استفاده از مطبوعات خاص خویش بهره‌مند خواهد شد. اما تفاوت در این‌جا است که بر خلاف جامعه بورژوازي، این پول و سرمایه نیست که این امتیاز را به او عطا می‌کند (و دیگران را از آن محروم) بلکه میزان طرفداران و تناسب نیروي اجتماعي وي، آن را برایش به ارمغان خواهد آورد (این‌جا لیبرال فرومایه‌ی ما، چون نمی‌تواند از سرمایه برای تبلیغات و عوام‌فریبی بیشتر استفاده ببرد، بحث عدم وجود آزادی مطبوعات را پیش می‌کشد).

ایجاد ماشین دولتي نوین

حال، بایستی با مشخصات دولت پرولتري و ابزار آن یعنی دیکتاتوري پرولتاریا بیشتر آشنا شد. برای همین منظور از جملاتی از لنین و تروتسکی استفاده خواهیم کرد. لنین می‌گوید: «مشخصات عمده‌ی دیکتاتوري پرولتاریا که دولتي است از نوع کمون پاریس عبارتند از: 1- منبع قدرت، قانونی نیست که قبلاً در مجلس به تصویب رسیده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌هاي مردم از پایین و در محل‌ها و به قول معروف «مستقیم» خواهد بود. 2- تسلیح مستقیم مردم به جای پلیس و ارتش دائمی که موسساتی جدا از مردم و در مقابل مردم هستند. 3- مستخدمین دولتي و دستگاه اداری جاي خود را به قدرت بی‌واسطه مردم می‌دهند و یا حداقل تحت کنترل مخصوص قرار می‌گیرند و نه تنها انتخابی هستند بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض بوده و به مقام عاملین ساده تنزل می‌یابند و از قشر ممتاز دارای مقاماتی با حقوق عالی و بورژوایی به کارگرانی از رسته مخصوص بدل می‌شوند که حقوق آن‌ها از حقوق معمولی یک کارگر خوب بیشتر نخواهد بود».¹⁹

تروتسکی با جملاتی این چنین موضوع را روشن می‌کند: «لنین در هر فصل از کتاب دولت و انقلاب توضیح می‌دهد که پرولتاریا پس از سرنگونی طبقات استثمارگر، دستگاه بورکراتیک کهن را درهم می‌شکند، دستگاه خود را از میان کارکنان و کارگران به وجود می‌آورد و برای ممانعت از تبدیل شدن آن‌ها به اشخاصی بورکرات، اقدامات زیر را به عمل خواهد آورد: 1- نه تنها داشتن حق انتخاب بلکه حق برکناری در هر زمان. 2- پرداخت حقوقی به میزانی که از دست‌مزد یک کارگر بیشتر نباشد. 3- انتقال فوری به رژیمي که در آن همگی، وظایف کنترل و نظارت را انجام می‌دهند».²⁰

از جملات فوق مطالبی روشن می‌شود. اول: اعضای دولت کارگري برخلاف دولت بورژوایی تنها، انتخاب نمی‌شوند که سپس به عاملینی برای استثمار انتخاب‌کنندگان تبدیل شوند (به عنوان مثال وقایع دانشجویی- قومی فرانسه در سال 2006). آن‌ها با اولین رای اکثریت و در هر زمان که انتخاب‌کنندگان از طریق ارگان شوراها مایل باشند، قابل برکناری هستند. دوره تصدی یک فرد به میزان رضایت زحمت‌کشان از وی بستگی دارد و نه لابی‌های موجود وی در دستگاه سرمایه و سیاست. دوم: مناصب دولتي بر خلاف

دولت بورژوايي و نظام پارلمانتاريستي، هيچ امتيازي نسبت به ساير کارهاي توليدي، کشاورزي و... نخواهند داشت و نهايتاً حقوقي معادل دست‌مزد کارگران براي آنها در نظر گرفته مي‌شود. ضمناً اين حقوق و مزایا مادام‌العمر!!! نخواهند بود بلکه با خروج فرد از يك منصب دولتي، او نيز مانند ساير افراد عادي خواهد بود. سوم: دولت پرولتري بر خلاف دولت بورژوايي به دسته‌جات افراد مسلح براي سرکوب توده‌ها تقسيم نخواهد شد بلکه پليس و ارتش از نيروهاي مردمي و توده‌هاي مسلح تشکيل خواهد شد (البته تحقق اين امر مي‌تواند اندکي زمان بر باشد و به ميزان مخالفت‌هاي قهري سرمايه‌داران و... بستگي دارد). چهارمين نکته که از همه مهم‌تر نيز هست، مورد خود منبع قدرت و قوانين آن مي‌باشد. دولت پرولتري برخلاف عوام‌فريبي نشريه دانشجويي «تلنگر» که مشتي است نمونه خروار، مشروعيت خود را از نظر مستقيم توده‌هاي زحمتکش و يا از طريق شوراهي کارگران و... کسب مي‌نمايد و منبع رسميت يافتن آن قوانين بورژوايي نيست (نه آن‌طور که آقاي قاسمي‌نژاد با حذف قبل و بعد جملات گفته‌اند، قانوني نيست).

در مورد چگونگي نمايندگي کردن خواسته‌هاي اقشار زحمتکش توسط دولت پرولتري و کسب رضاييت آن‌ها و فهماندن اين امر که سوسياليسم چه فوايدي براي آنان خواهد داشت، بايستي توجه نماييم که تنها اقدامات عملي دولت کارگري است که تمام زحمتکشان را به سوي خود مي‌کشد و اين اقدامات از اولين اقدام پرولتاريائي انقلابي آغاز مي‌شود. تروتسکي اعلام مي‌دارد که: «علي‌رغم آن‌چه که خواجگان ليبرال ممکن است در مورد برخي تعصبات در ميان توده‌هاي مردم بگويند، اولين اقدامات پرولتاريا که پاکسازي طويله‌هاي پر از کثافت رژيم سابق و بيرون راندن ساکنان آن است، با پشتيباني فعال تمام ملت روبه‌رو خواهد شد. اين پاکسازي با سازماندهي مجدد دموکراتيک تمام مناسبات اجتماعي و دولتي تکميل خواهد شد... اولين تکليف دولت کارگري، اخراج از حکومت تمام کساني است که دستشان به خون مردم آلوده است».²¹

انقلاب در آموزش و فرهنگ

همان‌طور که قبلاً توضيح داديم، يکي از مهم‌ترين وظايف ديکتاتوري پرولتاريا (به مراتب مهم‌تر از اغلب وظايف اين دولت) بحث آموزش و ايجاد آن‌چنان فرهنگي است که نه تنها تمام آثار بردگي، بيگانگي، بهره‌کشي انسان از انسان و... در آن از ميان مي‌رود بلکه فرصتي نيز براي بازگشت آن باقي نمي‌گذارد. اين وظيفه با توجه به مستمر و ادامه‌دار بودنش تنها از آن جهت در اين دوره قابل بررسي است که پرولتاريا يعني پيشاهنگ زحمتکشان با استفاده از آن مي‌کوشد تا فرهنگ پرولتري را به کالبد جامعه دمیده و ساير قشرهاي جامعه را براي پذيرش سوسياليسم آماده نمايد.

اين فرهنگ و آموزش‌ها به طور يقين (و مانند خود جامعه سوسياليستي) بايستي بر دوش فرهنگ بورژوايي رشد و نمو نمايد. دستاوردهاي بزرگ و انساني آن را اخذ و کثافات آن را براي هميشه به دور بريزد. ديکتاتوري پرولتاريا وظيفه‌ی آماده‌سازي بسترها و نهادهاي آموزش و فرهنگ پرولتري را با استفاده از مطبوعات، راديو، تلويزيون، مدارس و دانشگاه‌ها و... و با زدودن تمام لکه‌هاي بورژوايي از اين وسايل و محيطها آغاز

می‌نماید. قدرت قهریه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا که توده‌ها از آن حمایت می‌کنند، موظف به حمایت و پشتیبانی این بخش از وظایف دولت دیکتاتوری پرولتاریا است.

پس‌گفتار

در این مقاله سعی شد، به شکل مبسوطی اصل فخیم دیکتاتوری پرولتاریا که بسیاری از عناصر متزلزل، رویونیست و لیبرال‌ها می‌کوشند یا آن را نفی و یا از آن با تفسیر و بیان دروغین، سوء استفاده کنند، توضیح داده شود. اهمیت این اصل به قدری زیاد و حیاتی است که بدون آن تصور جامعه سوسیالیستی تقریباً غیرممکن است. در وصف اهمیت این موضوع برای تمام کمونیست‌ها همین بس که «ولادمیر ایلیچ لنین»، رهبر بزرگ پرولتاریای جهان، در مورد اهمیت این موضوع تأکید می‌کند که هر آن‌کس که به اصل دیکتاتوری پرولتاریا پشت نماید، در حقیقت باید بداند که هیچ‌گاه مارکسیست نبوده و نخواهد بود. و باید بدانیم که لنین بزرگ‌ترین مشاجراتش با کائوتسکی را در همین موضوع داشته و انحراف کائوتسکی از این اصل بود که باعث شد، لنین او را مرتد بخواند.

در نهایت مقاله را با گفته‌ای از لنین بزرگ پایان می‌دهیم: «هیچ جنبش خلقی عمیق و نیرومندی در تاریخ بدون پیدایش کف کثیفی از ماجراجویان، شیادان، لافزنان و قشقرق‌بازان که به پروپای نوآوران بی‌تجربه می‌پیچند، بدون شتابزدگی‌های بی‌معنی و... به پایان نرسیده است. بگذار توله‌سگ‌های جامعه بورژوایی در مورد هر تراشه زائدی که به هنگام تراشیدن جنگل بزرگ و قدیمی پدید می‌آید، زوزه بکشند و پارس کنند. آن‌ها برای همین توله‌سگ هستند که به فیل پرولتاریا پارس کنند».²²

پی‌نوشت:

1. نقد برنامه گوتا
2. بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم
3. اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا
4. نقد برنامه گوتا
5. منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت
6. نتایج و چشم‌اندازها
7. مانیفست کمونیست
8. دولت و انقلاب
9. اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا
10. بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم
11. دولت و انقلاب- لنین
12. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد- لنین
13. بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم- لنین
14. بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم
15. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

16. بیماری کودکی چپروی در کمونیزم
17. انقلاب پرولتري و کائوتسکي مرتد
18. مطبوعات و طبقه کارگر
19. قدرت دوگانه
20. انقلاب خیانت شده
21. نتایج و چشم اندازها
22. وظایف نوبتي حکومت شوروي